

تبیین حق از نگاه هوفلد (قسمت نخست)

دریافت: ۸۸/۶/۱۰ تأیید: ۸۸/۷/۲۳ محمدحسین طالبی* و سیدمصطفی حسینی نسب**

چکیده

بحث از ابعاد مختلف موضوع حق، از مباحث مهم و ریشه‌ای فلسفی در حوزه حقوق و سیاست است. در میان این‌گونه مباحث، تقسیمی وجود دارد که امروزه به یکی از شاخص‌ترین مباحث مربوط به فلسفه حق در مغرب‌زمین تبدیل شده است. این تقسیم از سوی «وسلی هوفلد» آمریکایی مطرح شده است. به اعتقاد وی در تقسیمات رایج درباره حق، ویژگی‌های مهمی از این مفهوم، نادیده گرفته شده است که این غفلت مشکلاتی را پدید آورده است. وی با بهره‌گیری از شیوه‌های فلسفی و متون حقوقی موجود در مغرب‌زمین، حق قانونی را به چهار نوع (ادعا، آزادی، قدرت و مصونیت) تقسیم کرده و روابط میان این چهار نوع را نیز تبیین نموده است؛ مثلاً تلازم حق و تکلیف را تنها در حق ادعا، پذیرفته و در سایر انواع حقوق قانونی، انکار کرده است. در شماره بعدی به نقد و بررسی این نظریه با تکیه بر مبانی فلسفه اسلامی خواهیم پرداخت و به ضعف‌های بنایی و مبنایی آن اشاره خواهیم نمود.

واژگان کلیدی

حق، حق بودن، حق داشتن، تقسیم حق، حق قانونی، تکوینی و اعتباری

*. دکترای فلسفه حقوق و استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

** محقق حوزه و کارشناس ارشد فلسفه از مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

امروزه بحث از حق، از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ به گونه‌ای که بدون کنکاش از مقوله حق، سایر مباحث به سامان نایسته نمی‌رسد. در میان مباحث فلسفی مطرح شده در مورد حق، تقسیمی وجود دارد که امروزه به یکی از شاخص‌ترین مباحث مربوط به فلسفه حق در مغرب‌زمین تبدیل شده است. اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا این تقسیم بر اساس مبانی فلسفه اسلامی نیز قابل قبول است؟ در بخش اول از این مقاله خود این تقسیم، بر اساس سخنان مبدع آن؛ یعنی «وسلی هوفلد»^۱ آمریکایی، توضیح داده شده است و در شماره بعد، نقد آن بر اساس نگاه اسلامی ارائه می‌گردد.

در سال (۱۹۱۸م) حقوقدانی آمریکایی به نام وسلی هوفلد، ادعا کرد که در تقسیمات رایج درباره حق، ویژگی‌های مهمی از این مفهوم، نادیده گرفته شده است. وی با بهره‌گیری از شیوه‌های تحلیلی فلسفی، حق را به چهار نوع تقسیم کرد و روابط میان این چهار نوع را نیز تبیین نمود. این چارچوب ارائه شده، سرآغاز بحث‌های فراوانی در حوزه تبیین حق و نقد و بررسی آن گردید. در غرب، افراد زیادی به نقادی و یا اصلاح این نظریه پرداختند که از جمله آنها می‌توان به هارت، والدین، لیونز، ولمن و ... اشاره کرد. در ایران نیز برخی افراد^۲ در ترجمه‌ها و مقالاتی به شکل اجمالی و گذرا به این نظریه اشاره کرده‌اند؛ ولی تاکنون نه تنها نگارشی که حاوی نقد این نظریه با بهره‌گیری از آموزه‌های اسلامی باشد، منتشر نشده است، بلکه مجموعه‌ای که به صورت منسجم، این نظریه را تبیین و نقادی کرده باشد وجود ندارد.

قبل از شروع بحث، می‌بایست به دو مطلب مقدماتی بپردازیم. یکی از آن دو، مربوط به شیوه تحقیق هوفلد و دیگری مرتبط با معنای حق می‌باشد؛ زیرا چنانکه اهل منطق تأکید دارند، برای پرهیز از افتادن در دام مغالطات لفظیه، می‌بایست قبل از هر بحثی، مفهوم یا مفاهیم کلیدی مورد نظر در آن بحث، به دقت مورد بررسی قرار گیرد (مظفر، ۱۹۶۸م: ۴۲۶؛ مصباح یزدی، ۱۳۷۰: ۶۱). با توجه به اینکه بحث درباره انواع حق، متوقف بر تبیین مفهوم حق و مقصود از آن در مقام بحث می‌باشد، ضروری است که مقصود از حق در محل بحث روشن گردد. از این رو، در این فصل، معانی لغوی، اصطلاحات مختلف و اصطلاح مورد نظر در بحث حق، مورد توجه قرار می‌گیرد.

الف - توضیحی پیرامون حق

واژه حق در علم حقوق در معانی مختلفی استعمال می‌شود که برخی از آن معانی عبارتند از:

- ۱- حق، عبارت است از توانایی‌ای که شخص بر چیزی یا بر کسی داشته باشد؛ مانند: حق مالکیت، حق پدری، حق فرزندی و... (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸: ۱۶۶-۱۶۹)؛
- ۲- حق، نفعی است که از نظر حقوقی حمایت شده است. بر طبق این نظر، صاحب واقعی حق، کسی است که از آن سود می‌برد (کاتوزیان، ۱۳۷۴: ۱۶۱)؛
- ۳- حق، امری است اعتباری که برای کسی، علیه دیگری وضع می‌شود. در این تعریف به سه عنصر برمی‌خوریم:
 - الف - کسی که حق برای اوست؛
 - ب - کسی که حق علیه اوست؛
 - ج - آنچه متعلق حق است (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۲۵۵ - ۲۵۷).

مفهوم حق از دیدگاه هوفلد

در نوشته‌های هوفلد، هیچ‌گونه تصریح و تبیینی وجود ندارد که نشان دهد، منظور وی از حق چیست و مقسم در تقسیم وی، دقیقاً چه مفهومی است. البته از برخی تعابیر هوفلد می‌توان حدس زد که مفهوم مورد نظر وی از حق، نوعی امتیاز بوده است: در موارد بسیاری نیز برای معرفی حق قدرت از تعبیری همانند: «داشتن امتیاز» ویژه و «از امتیازی بهره‌مند شدن» استفاده می‌گردد (Hohfeld, 1919:37).
حق‌هایی مانند حق آزادی بیان از نوع حق آزادی یا امتیاز هستند (Ibid:36).

«الف» در برابر «ب» دارای یک امتیاز قانونی است که عملی را انجام دهد، اگر و تنها اگر «ب» هیچ ادعای قانونی‌ای علیه «الف» نداشته باشد که «الف» آن عمل را انجام ندهد» (Ibid:65).

بنابراین، مالک یک ملک، دارای یک امتیاز قانونی در برابر همسایه خویش است که هرگاه اراده کند، بتواند وارد خانه خودش بشود (Ibid:39).

اگر بخواهیم از تفسیر حق به امتیاز، دفاع کنیم، می‌توانیم مؤیداتی ذکر کنیم؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: پدر بر فرزند حق اطاعت شدن دارد، این «حق داشتن» یعنی چه؟ پدر

چه چیزی دارد؟ به نظر می‌رسد که حق در این عبارت، «امتیاز»ی باشد که صاحب حق، واجد آن است (طباطبایی، ۱۳۵۰: ۲۱۲-۲۱۳؛ همو، ۱۳۹۳ق: ۵۴).

معنای اینکه پدر امتیاز دارد، این است که این ویژگی برای پدر ثابت است که از سوی فرزندان اطاعت شود. از طرف دیگر، «ویژگی» نیز به معنای خصوصیت است. بر این اساس، با توجه به اینکه امتیاز از ریشه «میز» است و «میز» نیز به معنای ویژگی و خصوصیت است، می‌توان امتیاز را به «اختصاص» معنا کرد. بنابراین، وقتی می‌گوییم که پدر بر فرزندان خود دارای حق است، به معنای این است که امتیاز اطاعت شدن (متعلق حق) از سوی فرزندان برای پدر (صاحب حق) ثابت است یا وقتی می‌گوییم کسی حق آزادی بیان دارد، به معنای این است که امتیاز آزادی بیان (متعلق حق) برای آن شخص (صاحب حق) ثابت است. به عبارت دیگر، حق آزادی بیان برای یک شخص به معنای امتیاز آزادی بیان برای او و یا اختصاص داشتن آزادی بیان به آن شخص است. در نتیجه، حق، عبارت است از امتیاز چیزی برای یک موجود و یا اختصاص چیزی برای یک موجود و حق داشتن؛ یعنی امتیاز داشتن و اختصاص داشتن (نبویان، ۱۳۸۶: ۴۴).

نکته دیگر در مورد تبیین مفهوم حق در این نوشتار، آنکه در این بحث، معنای حق در ترکیب حق داشتن مراد است (راسخ، ۱۳۸۱: ۱۸۶ و ۲۲۵).

ب- شیوه تحقیق هوفلد

با مروری بر کتاب هوفلد^۳، بدین نتیجه می‌رسیم که شیوه تحقیق هوفلد، بررسی موارد استعمال واژه حق در متون معتبر حقوقی غرب و بررسی احکام به‌جامانده از محاکم قضایی در آن محیط بوده است. وی بعد از بررسی موارد استعمال حق در چنین متونی، کوشیده است تا خصوصیات مشترکی را در میان آنها بیابد و این خصوصیات را در قالب جدولی ارائه کند. وی این کاربردها را در هشت دسته طبقه‌بندی نمود و کوشید تا روابط میان آنها را کشف کند. هوفلد تصریح می‌کند که برای رسیدن به طبقه‌بندی‌اش درباره حق، بر پایه استدلالها، تعاریف و بیانهای پذیرفته‌شده در علم حقوق در غرب - چه در حوزه آثار نظری و چه در حوزه محاکم قضایی - حرکت کرده است (Hohfeld, 1919:72). وی در کتابش، می‌کوشد تا روابط میان این طبقات را با ارائه جدولی از مفاهیم متقابل و مفاهیم متلازم با آنها تکمیل کند (Ibid:36, 65). وی با تکیه بر این روابط (با مفهوم متقابل و مفهوم متلازم) به تجزیه و تحلیل هر یک از آنها پرداخته است (Ibid:36).

هوفلد بعد از ارائه نظریه‌اش درباره تقسیم حق، به محققان پیشنهاد می‌کند که در تحقیق و پژوهش مفصل‌تری، این مسأله را مورد بررسی قرار دهند که وجود ابهام در مفهوم حق و عدم تفکیک انواع مختلف حق از یکدیگر، باعث چه خطاهایی در حل بسیاری از مسائل حقوقی شده است و طبقه‌بندی ارائه شده توسط او تا چه میزان به حل معضله‌های حقوقی - چه از نظر سرعت و چه از نظر دقت - کمک کرده است (Ibid:72). نظریه هوفلد در میان فیلسوفان حقوق از مقبولیت زیادی برخوردار گردید. این امر دلایلی دارد؛ از جمله:

۱- یکی از دلایل مهم کسب این مقبولیت، شیوه تحقیق هوفلد است. توجه همزمان هوفلد به مباحث عملی و معضلات عینی در کنار مباحث نظری، عامل مهمی در کسب این مقبولیت می‌باشد. هوفلد می‌نویسد: «باید بحث مطرح‌شده در مقاله با مثالهای واقعی فراوانی از کاربردهای حقوقی، مواجه گردد و نقل قولهایی از عقاید متضاد حقوقی مطرح‌شده در آثار حقوقدانهای مشهور (که ریشه در ابهام درباره حق دارد) ارائه گردد» (Ibid:67).

۲- یکی دیگر از امتیازهای تحقیق هوفلد که در مقبولیت نظریه وی تأثیرگذار بوده است، استفاده فراوان وی از مثال می‌باشد. خود او می‌نویسد: «این امید وجود دارد که معنای «حق» که [دانستن آن] امری لازم و ضروری است با توضیحات مشروح و مثالهای عینی، واضح و مشخص گردد» (Ibid:72).

۳- دلیل دیگری که باعث مقبولیت ایده وی گردیده است، شیوه ورود و خروج در مواجهه با مسائل می‌باشد. هوفلد در ابتدا طبقه‌بندی‌های رایج و مهم درباره هر یک از انواع حق را - چه دیدگاه‌هایی که مبتنی بر نگاهی فردگرایانه به حق هستند و چه آنهایی که نگرشی جمع‌گرایانه درباره حق دارند- با استناد به سخنان حقوقدانان و فلاسفه مطرح در غرب به‌خوبی تبیین کرده است. سپس نقص‌ها و ایرادهای هر یک از این طبقه‌بندی‌ها را در عرصه عمل و نظر مطرح کرده، سپس طرح خود را معرفی می‌کند و بارها بر این واقعیت اصرار می‌ورزد که شالوده تمامی استدلالها و بحث‌های حقوقی، تصور ما از «حق» و چگونگی طبقه‌بندی آن است (Ibid:67).

۴- امتیاز دیگر هوفلد، منحصرنکردن خویش به دایره علم حقوق و بهره‌گیری وی از آثار روانشناسان و فلاسفه، به‌ویژه در بحث‌های تحلیلی می‌باشد. وی معتقد

است که بدون هیچ شک و تردیدی، با تکیه بر اصول روانشناختی و بحث‌های تحلیلی فلسفی، به خوبی می‌توان توضیح داد که چرا بسیاری از تلاش‌های حقوقدانان مشهور در تعداد قابل توجهی از تحلیل‌ها و استدلال‌های حقوقی‌شان ناموفق بوده است. آنها با در نظر گرفتن تنها یک نوع تقابل بین حقوق (حقوق فردی و حقوق اجتماعی) از توجه به سایر تقابل‌های موجود در مفهوم حق - همچون تقابل‌های موجود در هر یک از حقوق اخلاقی و حقوق بشر و همچنین حق ادعا، حق آزادی، حق مصونیت و حق قدرت با سایر انواع حقوق - غافل مانده بودند و در نتیجه، ابهام‌های باقیمانده در مفهوم حق در نزد آنها موجب پریشانی و سر درگمی و حتی مغالطه در بسیاری از تحلیل‌ها و استدلال‌های آنها شده بود (Ibid:70-71).

هوفلد با ارائه تقسیم جدیدی از حق، بحث را به مرحله‌ای جدید وارد کرد. وی معتقد بود که تقسیمات سنتی حق، صرفاً به یک نوع از حقوق قانونی توجه کرده و سایر انواع حق قانونی را نادیده گرفته است و به همین جهت، موجب به‌خطا افتادن در تحلیل روابط حقوقی و در تحلیل آموزه‌هایی همانند رابطه حق و تکلیف می‌گردد.^۴ هوفلد هدف خویش از تحقیق درباره تقسیم حق را حل نمودن بسیاری از مشکلات حقوقی - چه در حوزه عمل و چه در عرصه نظر - می‌داند و مدعی است که این تقسیم، راه را برای پیشرفت این دانش تسهیل می‌گرداند (Ibid:65).

وی که تحقیقش را در ضمن دو مقاله ارائه کرده است در ابتدای مقاله دوم، شمای کلی از دامنه و هدف خویش را ارائه می‌کند. او در این دو مقاله، به‌ویژه در مقاله دوم به تقابل و تضاد بین معانی مختلف حق - چه آنهایی که در محاکم قضایی عملاً به کار می‌روند و چه آنهایی که در حوزه نظری و مباحث علمی استفاده می‌شوند - می‌پردازد و در ادامه، می‌کوشد تا با تجزیه و تحلیل و بحث درباره هر یک از این معانی، تحت عناوین فرعی مطرح شده در مقاله، طرح مناسبی را درباره تقسیم حق ارائه کند.

این دو مقاله در حقیقت در راستای یکدیگر محسوب می‌شوند؛ چرا که هوفلد در ابتدای مقاله دوم می‌نویسد: «بحث فعلی، هر چند، خود بحثی کامل، هوشمندانه و مناسب برای مطالعه تلقی می‌شود و طرحی مبتکرانه را درباره حق نمایان می‌کند، اما این بحث، ادامه مقاله‌ای است که با عنوانی مشابه، بیش از سه سال قبل نگاشته شده است» (Ibid). به همین جهت، هوفلد با بررسی موارد استعمال «حق قانونی»

ادعا کرد که می‌بایست برای «حق» یک معنای عام^۵ و چهار معنای خاص^۶ در نظر گرفت (Ibid:71). وی «حق قانونی»^۷ را مقسم و هر یک از آن معانی چهارگانه را یک قسم برای آن مقسم قرار داد.^۸

نکته مهم در این تقسیم، این است که به نظر هوفلد، تنها در یک صورت، حق در برابر تکلیف قرار می‌گیرد و آن، وقتی است که حق، به صورت ادعا بیان شود. در نیمه دوم قرن بیستم، نظریه هوفلد مورد توجه قرار گرفته، طرفدارانی پیدا کرد؛ هر چند نقدهای جدی نیز درباره آن مطرح شد. هارت^۹ فیلسوف حقوق انگلیسی ادعا کرد که عبارت «به ... حق دارم» معمولاً در دو مورد به کار می‌رود: الف- هنگامی که مدعی برای دخالت در آزادی شخص دیگر، دلیل موجهی دارد که اشخاص دیگر ندارند ...؛

ب- هنگامی که مدعی قصد دارد در برابر دخالت شخصی دیگر، به عنوان دخالت ناموجه، مقاومت کرده، اعتراض نماید (Hart, 1955:183).

از این رو، در این واقعیت نمی‌توان تردید کرد که از سده‌های هفدهم و هجدهم، «حق» به یک شعار انقلابی و محوری تبدیل شده بود و امروزه نیز قدرت شعاری و سیاسی این مفهوم، عامل مهمی در صحنه‌های داخلی و بین‌المللی می‌باشد (گلدینگ، ۱۳۸۱: ۱۹۶ - ۱۹۸).

تبیین نظریه هوفلد

هوفلد به این باور رسیده بود که بدون دستیابی به شناخت دقیق از اقسام حق، منشأ پیدایش هر یک از اقسام و تبیین روابط بین آنها، دستیابی به اهداف علم حقوق ممکن نیست. وی می‌نویسد: «به جد می‌توان گفت که مناسبات مهم حقوقی، مبتنی بر مفاهیمی همانند حق هستند» (Hohfeld, 1919 : 36) به همین جهت وی کوشید تا به بحث‌هایی تحلیلی درباره انواع حق پردازد و تقسیم جدیدی درباره حق ارائه کند.

«به جهت اهمیت عملی فراوان، تفکر موشکافانه و ارائه تبیینی دقیق از [مفهوم حق که] یکی از مفاهیم اساسی علم حقوق [است] و تجسم آن در قالب اصطلاح‌شناسی طراحی‌شده، به‌ویژه برای دانشجویان حقوق و حتی بسیاری از حقوقدانان ... کاری ضروری است» (Ibid:74).

هوفلد معتقد بود که اگر این‌گونه تلاش‌های فلسفی برای رسیدن به اهداف مذکور صورت نگیرد، همواره حقوقدانان می‌بایست با پیش‌فرض گرفتن مفاهیم و تقسیماتی که حقیقت آنها برایشان مبهم است، به کارهای حقوقی پردازند و این‌گونه ابهامها موجب پیدایش خطاهای فراوان و معضل‌های بسیاری، هم در حوزه فهم مباحث نظری علم حقوق و هم در حوزه عملی و مسائل عینی مطرح در پرونده‌های قضایی می‌گردد. وی تصریح می‌کند که تلاش‌های فراوانی که برای معرفی و شناساندن مفهوم حق تا زمان وی صورت گرفته است، هیچ یک قانع‌کننده نیستند (Ibid). از سوی دیگر، بسیاری از معضل‌های موجود در علم حقوق از ابهامهای موجود در روابط مفاهیمی همانند حق و تکلیف، پدید آمده است (Ibid:36) و تا این ابهامهای فلسفی برطرف نگردند، معضلات حقوقی نیز در حقیقت حل نخواهند شد. همچنین، ابهامهای موجود در روابط مفاهیمی همانند حق و تکلیف، به عدم ارائه تقسیمی صحیح از حق برمی‌گردد. به همین جهت، هوفلد بر آن شد که خود، دست‌به‌کار شده، گامی در این راه بردارد (Ibid).

در اینکه هوفلد، مطلق حق را تقسیم کرده است و یا نوع خاصی از آن را، بین فلاسفه بعد از او، اختلاف وجود دارد. هر چند، برخی از فیلسوفان حق، ادعا کرده‌اند که تقسیم‌بندی هوفلد، شامل حقوق اخلاقی نیز می‌شود و در نتیجه مقسم در این تقسیم، مطلق حق می‌باشد (Pojman, 1984:145-146)، ولی به نظر می‌رسد که این ادعا صحیح نباشد؛ چرا که خود هوفلد تصریح می‌کند که این «حق قانونی» است که به چهار دسته تقسیم می‌شود؛ از این‌رو تقسیم خویش را بر ناحیه حق قانونی متمرکز می‌گرداند (Hohfeld, 1919:71).

با توجه به اینکه حق قانونی، یکی از اقسام حق به‌شمار می‌رود، سزاوار است که در گام نخست، تقسیم حق به دو دسته کلی را توضیح دهیم؛ چرا که مفهوم حق قانونی که در نظریه هوفلد، مقسم قرار گرفته است، خود یکی از اقسام مطلق حق به‌شمار می‌رود و تا مقسم یک تقسیم شناخته نشود، شناخت اقسام آن مقدور نمی‌شود. از این‌رو، در گام نخست، اجمالاً تقسیم مطلق حق را با توجه به دیدگاه‌های هوفلد، توضیح می‌دهیم و سپس به بررسی حق قانونی و انواع آن خواهیم پرداخت.

تقسیم حق به صورت کلی

در یک تقسیم کلی، حقوقی که به مردم نسبت داده می‌شود، به «حقوق اخلاقی» و «حقوق قانونی» تقسیم می‌شود (طالبی، ۱۳۸۶: ۲۰۲). به نظر می‌رسد که این تقسیم را می‌توان در قالب یک حصر عقلی به صورت زیر بیان کرد:

حق یا قانونی است و یا اخلاقی عام؛ چرا که حق یا دارای ضمانت اجرایی قانونی است و یا دارای چنین ضمانت اجرایی‌ای نیست. در صورت اول، آن را حق قانونی و در صورت دوم، آن را حق اخلاقی می‌نامیم.

انواع حق اخلاقی عام

حق‌هایی که دارای ضمانت اجرایی قانونی نیستند (حقوق اخلاقی به معنای عام) به چند دسته قابل تقسیمند:

۱- حقوق اجتماعی^۱

اگر بخواهیم با توجه به دیدگاه‌های هوفلد، حقوق اجتماعی را به عنوان قسمی از حقوق اخلاقی عام تعریف کنیم، به نظر می‌رسد که می‌توان چنین گفت: «به حقوقی که ضمانت اجرایی آنها آداب و رسوم و سنن اجتماعی است، به گونه‌ای که نقض و زیر پا گذاشتن آنها موجب اعتراض غالب مردم می‌گردد، «حقوق اجتماعی» می‌گویند» (Campbell, 2006: 159-161).

اینکه تعریف فوق از حقوق اجتماعی را بر اساس دیدگاه هوفلد مبتنی کردیم، بدین جهت است که تعبیر به حقوق اجتماعی از گذشته‌های دور برای تقسیم‌بندی حقوق به کار می‌رفته است. در تقسیم‌بندی‌های رایج در گذشته، حق‌ها را به دو نوع تقسیم می‌کردند که عبارت بودند از: حقوق فردی و حقوق اجتماعی.

ولی هوفلد این‌گونه تقسیم‌بندی‌ها را نپذیرفت (Hohfeld, 1919:74)، و معتقد بود که آن طبقه‌بندی‌ای که در گذشته در تقسیم حق به دو اصطلاح حق فردی و حق اجتماعی به کار می‌رفته، تقسیم‌بندی متزلزل و نقض‌پذیری است. به نظر وی در طبقه‌بندی حق، ابتدا باید حق قانونی را از سایر حقوق جدا کرد و دست کم، چهار نوع مجزا برای آن در نظر گرفت که بسیاری از آنها جنبه اجتماعی نیز دارند. اگرچه هوفلد قبول دارد که معنای دو اصطلاح «حق فردی» و «حق اجتماعی» متفاوت

است، ولی تأکید می‌کند که صرف تفاوت معنای حقوق فردی و اجتماعی برای صحت تقسیم حق به فردی و اجتماعی کافی نیست (Ibid:168-169).

وی با تکیه بر سخنان برخی روانشناسان به نمونه‌های عینی از ابهامها و سردرگمی‌های پدید آمده در کاربرد حق، اشاره می‌کند که چه بسا موجب تفسیرها، تحلیل‌ها و استدلالهای حقوقی نادرست و یا وارد شدن صدمه‌های جدی به یک تحلیل حقوقی می‌شوند و صرف طبقه‌بندی حق به حقوق فردی و اجتماعی، چنین ابهامهایی زائل نمی‌شود؛ در حالی که با طبقه‌بندی حق در ابتدا به حق قانونی و حق فاقد قانون و سپس تقسیم حق قانونی به چهار قسم، تا حد قابل توجهی می‌توانیم از این‌گونه ابهام‌ها رهایی یابیم (Ibid:69-70).

۲- حقوق اخلاقی خاص^{۱۱}

حقوق اخلاقی، حقوقی هستند که با اصول اخلاقی اعتبار می‌یابند. بنابراین، دیدگاه شخص درباره آنچه که حقوق اخلاقی نامیده می‌شود، به این بستگی دارد که در اخلاق چه موضع و رهیافتی را اتخاذ کرده باشد؛ مثلاً وظیفه‌گرا باشد یا غایت‌گرا و یا ... به همین جهت است که اختلافهای زیادی که در تعریف حقوق اخلاقی وجود دارد، به اختلاف در دیدگاه نسبت به حقیقت اخلاق برمی‌گردد. شاید با توجه به دیدگاه‌های هوفلد درباره حق و تکلیف، بتوان حق اخلاقی خاص را چنین تعریف کرد: هر حقی که صرفاً الزام و ضمانت اجرایی درونی داشته باشد، حق اخلاقی خاص محسوب می‌گردد.

۳- حقوق بشر^{۱۲}

در زمینه حقوق بشر، بحث‌های مفصلی مطرح است؛ مثلاً می‌دانیم که افراد انسان از حقوق متنوعی در زمینه‌های گوناگون همچون حقوق شخصی، حقوق خانوادگی، حقوق مدنی و ... برخوردار هستند. کدام دسته از حقوق به مرتبه و منزلت حقوق بشر ارتقا می‌یابد؟ آیا همه این حقوق، جزء حقوق بشر قلمداد می‌شوند قطعاً چنین نیست؛ زیرا به‌طور مثال، حق فسخ بیع که به عللی به طرفهای عقد داده می‌شود، جزء حقوق بشر محسوب نمی‌گردد. بنابراین، ملاک و معیار اینکه یک حق در زمره حقوق بشر قرار گیرد، چیست؟

پاسخ ساده‌ای که به این پرسش می‌توان داد، این است که حقوق بشر، آن دسته از حقوقی هستند که انسان به دلیل انسان بودن و فارغ از اوضاع و احوال متغیر اجتماعی یا میزان قابلیت و صلاحیت فردی او، از آنها برخوردار است. در این پاسخ، فرض بر این نهاده شده است که یک سلسله هنجارها، اصول و حقوقی وجود دارند که جنبه جهان‌شمول داشته، برای تمام افراد انسانی در جوامع مختلف، قابل اعمال است؛ چرا که همه افراد به جهت انسان بودن، دارای حقوقی هستند که هیچ جامعه یا دولتی نمی‌تواند آنها را انکار نماید. به همین دلیل در تعریف حقوق بشر گفته شده است: «حقوق بشر، امتیازاتی است که هر فرد انسانی طبیعتاً دارای آن است» (فلسفی، ۱۳۷۵: ۹۵).

این تعریف مشکلی را حل نمی‌کند؛ بلکه بر دامنه ابهام‌ها می‌افزاید؛ مثلاً کدام یک از حق‌ها ذاتی انسان است و چه کسی آنها را مشخص می‌کند؟ آیا می‌توان انسان را به صورتی انتزاعی و مستقل از جامعه‌ای که بدان تعلق دارد و بدون توجه به اوضاع و احوال اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی زیستگاه وی، دارای حقوق دانست؟

اما هیچ کدام از این ابهام‌ها باعث نمی‌شود که در وجود یک سلسله حقوقی که برای هر انسانی لازم و ضروری است، تردید کرد. آنچه مسلم است اینکه زندگی فرد انسانی در عصر پیچیده امروز، بدون برخورداری از این حقوق، میسر نمی‌باشد. واقعیت این است که پاسخ بسیاری از این پرسش‌ها و ابهام‌ها، بستگی به مبانی فلسفی توجیه‌کننده وجود حقوق بشر دارد (حبیبی، ۱۳۷۹: ۹۸ - ۱۰۰).

هر چند درباره اینکه چه حقوقی را می‌توان به عنوان حقوق بشر نام برد که بشر بما هو بشر به طور یکسان از آنها بهره‌مند است، میان فیلسوفان حق، اختلاف نظر جدی وجود دارد، ولی این اختلاف نظر در تعیین مصداق است و ایرادی به این سخن وارد نمی‌کند که اجمالاً حقوقی وجود دارند که طبیعت بشر، اقتضای بهره‌مندی از آنها را دارد.

حق قانونی^{۱۳}

در تعریف حق قانونی گفته‌اند: حقوقی هستند که قانون، آنها را ایجاد می‌کند (Campbell, 2006: 87)؛ همانند حق مرخصی با حقوق برای خانم‌های باردار.

هوفلد مدعی است که قبل از وی، حق قانونی را ملازم با تکلیف می‌شمرده‌اند؛ یعنی به عقیده هوفلد، تنها به حق ادعا توجه شده و از سایر انواع حق قانونی (آزادی، قدرت و مصونیت) غفلت گردیده است: «قبلاً حق در یکی از محدودترین معانی اش و با تسامح

[عدم دقت] در کاربردهایش به معنایی [مترادف با حق ادعا] معرفی می‌شد که تنها، گاهی نویسندگان، حق را بدان معنا به کار برده بودند» (Hohfeld, 1919:36).

«پیشینیان آنچه را که از اصطلاح حق، می‌فهمیدند، مترادف با حق قابل تکلیف [حق ادعا] به کار می‌بردند و این کاربرد، این آمادگی را داشت که در هر موردی، بدون هیچ‌گونه تفاوتی، هر یک از حق آزادی، حق قدرت و حق مصونیت را نادیده بگیرد» (Ibid:36-37).

هوفلد ادعا می‌کند که در تمام مواردی که از حق قانونی سخن می‌گوییم^{۱۴} یک معنا را اراده نمی‌کنیم (Ibid:71)؛ مثلاً هنگامی که در دادگاه‌ها یا مجالس قانونگذاری یا مراکز آموزش حقوق یا ... از حق طلب دین سخن می‌گوییم، چیزی غیر از تمسک به حق آزادی بیان در قلمروهای یاد شده را اراده می‌کنیم. در نمونه نخست، معنای ادعا نهفته است؛ حال آنکه نمونه دوم بر معنای آزادی دلالت می‌کند. از هر دو با عنوان حق یاد می‌کنیم؛ اما وقتی به طرفهای درگیر در رابطه مزبور، موضوع حق و شیوه توزیع استحقاق و تکلیف توجه کرده و اندیشمندانه بر نوع ارتباط و جهت‌گیری توزیع اختیارات و مسئولیت‌ها می‌نگریم، گویی با هویت‌های کاملاً متفاوت سر و کار داریم. بدین ترتیب، ذیل عنوان «حق قانونی»، چهار گونه حق که دارای ارتباط متقابل و متلازمند و [به ادعای هوفلد] قابل فروکاستن به یکدیگر نمی‌باشند، کشف می‌گردد. این حقوق عبارتند از:

۱- حق ادعا؛^{۱۵}

۲- حق آزادی؛^{۱۶}

۳- حق قدرت؛^{۱۷}

۴- حق مصونیت.^{۱۸}

هوفلد برای آنکه از خلط‌شدن انواع چهارگانه با یکدیگر جلوگیری کند و اجازه ندهد که انواع متعددی تحت پوشش یک نوع، پنهان گردند، تقسیمی ارائه کرد که در آن، حق قانونی، مقسم قرار گرفته است و هر یک از چهار نوع خاص، قسمی از آن مقسم می‌باشند.

هوفلد برای تأیید مدعای خودش به عبارتهایی از حقوق‌دانان و لغت‌نامه‌نویسان نیز تمسک می‌کند؛ مثلاً عبارتهایی از استرانگ^{۱۹} می‌آورد. استرانگ با تمسک به

فرهنگ‌نامه‌ای از والکر^{۲۰} می‌گوید: لغت‌نامه‌نویس‌ها کلمهٔ حق^{۲۱} را برای دلالت بر یک معنا از میان معانی مختلف معرفی کرده‌اند [این معانی عبارتند از]:

۱- مالکیت؛^{۲۲}

۲- ادعا؛^{۲۳}

۳- قدرت؛^{۲۴}

۴- داشتن امتیاز ویژه؛^{۲۵}

۵- مصونیت؛

۶- از امتیازی بهره‌مند شدن^{۲۶} (Ibid:36).

استرانگ در ادامهٔ سخن والکر می‌گوید: «هر چند در علم حقوق، غالباً [حق] در محدودترین معنایش؛ یعنی «مالکیت» به‌کار می‌رود، ولی در موارد بسیاری نیز برای معرفی قدرت، داشتن امتیاز ویژه، از امتیازی بهره‌مند شدن، ادعا و مصونیت به‌کار رفته است» (Ibid:37).

تقسیم‌بندی هوفلد از اهمیت زیادی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که گروهی از فیلسوفان حقوق بر این باورند که تقسیم‌بندی هوفلد مبتنی بر یک نظریهٔ جامع دربارهٔ حق می‌باشد و بدون آن نمی‌توان در میان شعارهای حاوی حق، به مبنای استواری دست یافت. گروه دیگری از فلاسفهٔ حقوق - هر چند با دستهٔ اول موافق نیستند، ولی اذعان می‌کنند که امروزه از هیچ نظریهٔ جامع و روشنی‌بخشی دربارهٔ حق نمی‌توان سخن گفت، مگر آنکه موضع آن نظریه در قبال تقسیمی که هوفلد از حق، ارائه نموده است، روشن گردد (Wellman, 1985:15).

بدون هیچ تردیدی تقسیم‌بندی مطرح شده توسط هوفلد، سنگ بنایی در زمینهٔ فلسفهٔ حق است که نمی‌توان بی‌تفاوت از کنار آن گذشت. اینک به توضیح هر یک از حقوق چهارگانهٔ مطرح‌شده در تقسیم هوفلد می‌پردازیم:

الف- حق ادعا

مهمترین نوع از حقوقی که هوفلد مطرح می‌کند، حق ادعا است. هوفلد تصریح می‌کند که بخش گسترده‌ای از مباحث وی دربارهٔ طبقه‌بندی حق و بیشترین دغدغه وی مربوط به همین نوع از حق؛ یعنی حق ادعا است (Hohfeld, 1919:71).

توضیح حق ادعا را با ذکر مثال آغاز می‌کنیم. دو نفر با یکدیگر قرارداد کاری معتبری را تنظیم کرده‌اند که به موجب آن، یک طرف پذیرفته است که عمل خاصی را در قبال دریافت مبلغ معینی انجام دهد و طرف مقابل نیز این قرارداد معتبر را پذیرفته است. بعد از انعقاد این قرارداد، یک طرف (کارفرما) حق دارد که انجام کار مورد قرارداد را از طرف دیگر (کارگر) مطالبه نماید و کارگر نیز موظف است که طبق قرارداد، کار را انجام دهد. در اینجا کارفرما دارای حق ادعا است.

در همین مثال، کارگر نیز دارای حق ادعا است. وی بر اساس قرارداد معتبری که بسته است، حق دارد که دستمزد خویش را ادعا کرده، کارفرما را به پرداخت آن موظف کند. پس در مثال حق ادعا در قرارداد کار، کارفرما حق مطالبه کار از کارگر را دارد و کارگر نیز پس از انجام کار برای کارفرما، طبق قرارداد، حق مطالبه دستمزد از او را دارد؛ یعنی کارگر نیز دارای حق ادعا نسبت به گرفتن دستمزد است. در مقابل این حق ادعا، کارفرما نیز مکلف به پرداخت دستمزد به کارگر می‌باشد. به بیان خود هوفلد: «اگر «الف» در مقابل «ب» حق دارد که «ب» بیرون از زمین او باشد، متناظر این حق، آن امر است که «ب» نسبت به «الف» مکلف است که از آن مکان بیرون باشد» (Ibid:38).

در مثالهای بالا حق‌های ادعا از یک قرارداد^{۲۷} معتبر ناشی می‌شود. ولی هوفلد می‌گوید حق ادعا ممکن است از شبه قرارداد^{۲۸} معتبر نیز پدید آید (Ibid:73)؛ یعنی در حق ادعا شرط نیست که التزام طرفین به مفاد قرارداد از تصریح خودشان ناشی شود؛ بلکه التزام طرفین می‌تواند از صرف وقوع عمل خارجی به حکم قانون فهمیده شود. با توجه به مثال مزبور می‌توان حق ادعا را این‌گونه تعریف کرد: «حق ادعا به آن دسته از حقوق قانونی گفته می‌شود که پس از وضع قانون در مورد دو طرف یک قرارداد یا شبه قرارداد صدق می‌کند؛ به‌گونه‌ای که یک طرف را مستحق و طرف دیگر را مکلف می‌گرداند» (Ibid:72-73).

به بیان روشن‌تر، در صورتی که متعلق یک حق قانونی، مطالبه یک طرف قرارداد یا شبه قرارداد از طرف دیگر باشد، به چنین حقی، «حق ادعا» گفته می‌شود. هوفلد در مورد چنین حقی می‌گوید: «اگر باید به دنبال مترادفی برای واژه حق در این معنای مقید باشیم، شاید کلمه ادعا^{۲۹} بهترین باشد» (Ibid:38).

از این رو، در نظر هوفلد، استعمال حق در ادعا (حق ادعا) استعمال حق در کامل‌ترین و قوی‌ترین معنای آن است (Ibid:36).

دلیل نامیدن این نوع حق، به حق ادعا، این است که این نوع حق، همواره با پدید آمدن ادعایی برای یک طرف قرارداد یا شبه قرارداد علیه طرف دیگر، همراه می‌باشد (Axford, 1997:21). شاید به همین جهت است که همواره این نوع حق، مقارن با تکلیف می‌باشد (Jones, 1994:12).

برای حق ادعا می‌توان ویژگی‌هایی را ذکر کرد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱- هوفلد مدعی است که حق ادعا، تنها حقی است که برای یک طرف (صاحب حق) سودمند و برای طرف دیگر (مکلف) تکلیف‌آور است. یک طرف (صاحب حق) قادر است که با مطرح کردن ادعایش از حق خویش نفع ببرد و طرف دیگر در صورت مطرح شدن ادعا از سوی صاحب حق، مکلف به انجام یک عمل خواهد گردید (Hohfeld, 1919:72). بنابراین، حق ادعا، تنها حقی است که همواره مستلزم تکلیف دیگری است (Campbell, 2006:31) و اساساً حق ادعا، بدون تکلیف دیگری، قابل فرض نیست (Jones, 1994:14).

حق طلب دین، نمونه خوبی برای توضیح این ویژگی از حق ادعا می‌باشد؛ زیرا رابطه‌ای که بر اساس قرارداد قرض، بین دو شخص برقرار شده است، یک طرف (طلبکار) را در طلب موضوع دین، محق می‌شناسد و به او این اجازه را می‌دهد که طلبش را ادعا کند. بنابراین، در حق طلب دین، یک رابطه دوجانبه میان دو طرف (طلبکار و بدهکار) وجود دارد که برای طلبکار، استحقاق طلب بدهی و برای بدهکار، تکلیف به پرداخت بدهی را به دنبال آورده است. حق طلب دین نیز از جمله حقوقی است که برای یک طرف (طلبکار)، سودمند و برای طرف دیگر (بدهکار)، تکلیف‌آور است و طرف مقابل (بدهکار) با مطالبه مال قرض داده شده از سوی طلبکار، موظف به عمل پرداخت بدهی می‌گردد. به بیان دیگر، بر اساس قرارداد «قرض»، رابطه‌ای حقوقی میان داین و مدیون برقرار می‌گردد که در این رابطه، داین می‌تواند (محق است) که مدیون را به پرداخت دین خویش مجبور نماید.

۲- متعلق حق ادعا، لزوماً مطالبه رفتار خاصی (انجام یک عمل یا ترک یک عمل) از دیگری است. به بیان دیگر، صاحب حق، این حق را دارد که چیزی را از دیگری

بخواهد. به همین جهت است که حق ادعا را «حق دریافت»^{۳۰} نیز نامیده‌اند؛ همچون حق کارگر بر کارفرما نسبت به دریافت دستمزد. همچنین حق ادعا را «حق مطالبه»^{۳۱} گفته‌اند؛ چرا که صاحب حق، حق مطالبه از دیگران را نیز دارد و از همین رو به حق ادعا «حق انفعالی»^{۳۲} نیز گفته‌اند (Ibid:15-21).

۳- کسی که بالفعل حق ادعا دارد هر وقت بخواهد می‌تواند ادعا کند. اما استیفای حق ادعا با اقامه ادعا بالفعل می‌گردد؛ یعنی استیفای حق ادعا، قبل از مطالبه صاحب حق، بالقوه و بعد از مطالبه وی بالفعل می‌گردد (Hohfeld, 1919:72). بنابراین، یکی از خصوصیات حق ادعا را می‌توان چگونگی چینش در استیفای آن دانست:

با اعتبار قانونگذار، صاحب حق ادعا شدن + ادعای صاحب حق ادعا = استیفای بالفعل حق ادعا به سود یک طرف (صاحب حق) و تکلیف بالفعل برای طرف دیگر. ۴- در حق ادعا طرف مقابل لزوماً موظف به انجام یک عمل نیست؛ بلکه چه بسا تکلیف وی یک محدودیت صرف باشد و او موظف به رعایت آن محدودیت باشد؛ نه انجام عملی خاص. هوفلد این ویژگی را ضمن بیان مثالی این گونه توضیح می‌دهد: فرض کنید صاحب یک باشگاهی که در آن موسیقی اپرا اجرا می‌گردد با صاحبان باشگاه‌های دیگر رقابت دارد. بدین جهت با یک خواننده اپرا قرارداد معتبری را بدین صورت منعقد می‌کند که خواننده مزبور در ازای دریافت مبلغی معین تا سه ماه در هیچ یک از باشگاه‌های اپرا خوانندگی نکند و طرف مقابل نیز این قرارداد معتبر (بنا بر فرض) را می‌پذیرد. حقی که بر اساس این قرارداد برای صاحب باشگاه موسیقی ایجاد می‌گردد، یک حق ادعا است و طرف مقابل (خواننده اپرا) نیز دارای تکلیف می‌باشد، ولی تکلیف وی به انجام یک عمل نیست؛ بلکه وی مکلف به ترک عمل خوانندگی در سه ماه می‌باشد (Ibid).

این ویژگی، همان نکته‌ای است که پس از هوفلد در آثار اندیشمندان به‌عنوان تقسیم حق ادعا به حق ادعای مثبت و حق ادعای منفی مطرح گردید. ایشان آن نوع از حق ادعا را که ادعای صاحب حق به انجام رفتار خاصی تعلق گرفته باشد، حق ادعای مثبت نامیدند؛ مانند: حق دریافت غرامت، حق برخورداری از امتیازات رفاهی و بیمه‌های اجتماعی، حق تحصیل، حق برخورداری از شرایط کاری مناسب و بهره‌مندی از مراقبت‌های بهداشتی. آنان همچنین نوع دیگری از حق ادعا را که ادعای

صاحب حق به خویشنداری و ترک رفتار خاصی تعلق گرفته باشد، حق ادعای منفی نامیدند؛ مانند: حق ادعای توهین نشدن و مورد حمله قرار نگرفتن (Jones, 1994: 15).

۵- در حق ادعا، هر یک از دو طرف (صاحب حق و مکلف) می‌تواند یک فرد یا یک گروه و یا یک جمع باشد (Hohfeld, 1919: 72).

در نمونه‌های پیشین (حقوق ادعایی ناشی از قرارداد کار و یا قرارداد قرض) دو طرف حق ادعا، فرد بودند. برای صورتی که طرف حق، یک جامعه باشد، می‌توان به حقوق مردم یک جامعه، نسبت به حاکمان آنها مثال زد. وقتی که مردم یک جامعه‌ای، فردی را به‌عنوان رئیس جمهور انتخاب می‌کنند و آن فرد نیز این منصب را می‌پذیرد، قراردادی^{۳۳} بین فرد منتخب و آن مردم برقرار می‌گردد که به‌موجب آن، مردم می‌توانند حقوق خود را، طبق قراردادشان از رئیس جمهور خویش مطالبه کنند و او نیز موظف است که به وظایف مطرح‌شده در قراردادش عمل کند. در این مثال، یک طرف قرارداد (صاحب حق) مردم یک جامعه بودند؛ نه یک فرد خاص.

در همین مثال، فرد دارای منصب ریاست جمهوری نیز بر اساس قراردادی که با مردم بسته است، حقوقی بر مردم دارد که می‌تواند آن حقوق را مطالبه کند. در این صورت، مردم موظفند به وظایف تعیین‌شده در قرارداد خویش عمل کنند. در این مثال، جامعه تکلیف دارد؛ نه یک فرد^{۳۴}.

همین نکته بود که بعداً توسط فلاسفه‌ای که دربارهٔ حق تحقیق می‌کردند، مورد توجه قرار گرفت و منشأ تقسیم حق ادعا به دو دسته گردید که عبارت بودند از: حق ادعای تعهدآور برای طرف معین و حق ادعای تعهدآور برای طرف نامعین.

آنان مواردی از حق ادعا را که طرف مقابل آن (مکلف) فرد یا افراد خاص و یا نهاد خاصی بود، حق ادعای تعهدآور برای طرف معین نامیدند؛ مانند حق ادعای کارگر نسبت به کارفرما و مواردی از حق ادعا را که طرف مقابل آن (مکلف) فرد یا افراد خاص و یا نهاد خاصی نبود، حق ادعای تعهدآور برای طرف نامعین نامیدند؛ مانند حق ادعای همهٔ افرادی که تحت یک نظام مشترک حقوقی قرار دارند، به لزوم کمک‌رسانی سایر اعضای آن جامعه؛ مثلاً اگر فرض کنیم که قوانینی وجود داشته باشند که همهٔ شهروندان را مکلف کنند که به شخص رنج‌دیده‌ای کمک کنند، حق

ادعایی که برای فرد رنج‌دیده به موجب چنین قانونی اثبات می‌گردد حق ادعای تعهدآور برای طرف نامعین خواهد بود (Jones, 1994: 15).

در بیشتر موارد، حق ادعای تعهدآور برای طرف معین، قابل انطباق بر حق مثبت و حق ادعای تعهدآور برای طرف نامعین، قابل انطباق بر حق ادعای منفی است؛ مثلاً اشاره کردیم که قوانینی وجود دارند که همه شهروندان را مکلف می‌کنند تا به فرد رنج‌دیده کمک کنند. هرچند مخاطب چنین قوانینی همه مردم هستند، اما این حقوق، قابل انطباق بر حق ادعایی مثبت نیز می‌باشند. همچنین، وقتی در دادگاه حکم می‌شود که شخص «الف» رفتارش را نسبت به شخص «ب» کنترل و محدود کند، با اینکه طرف آن، فرد خاصی است، ولی قابل انطباق بر حق ادعایی منفی نیز هست (Ibid: 15).

«والدرون» دو قسم فوق را حق‌های خاص^{۳۵} و حق‌های عام^{۳۶} نامیده است. حق‌های خاص، برخاسته از قرارداد است. حق عام، مانند حق حیات است که هر انسانی از آن جهت که انسان است - اگر قابلیت انتخاب داشته باشد - واجد آن است؛ نه اینکه چون عضو یک جامعه خاص است یا در رابطه خاصی با دیگران است (Knowles, 2001: 141-142).

همچنین گاهی بر دو قسم فوق، حق شخصی^{۳۷} و حق عینی^{۳۸} و نیز حق نسبی^{۳۹} و حق مطلق^{۴۰} اطلاق می‌شود (Jones, 1994: 15).

۶- از آنجا که حق ادعا، ملازم با تکلیف است، می‌توان با توجه به محتوای تکلیف، محدوده حق ادعا را بازشناسی کرد؛ مثلاً از طریق تکلیف دیگران به رعایت حق حیات صاحب حق، می‌توان محدوده حق حیات را به دست آورد. توجه به این پرسش که آیا مکلف، صرفاً موظف است که صاحب حق را به قتل نرساند و یا علاوه بر آن، موظف است که از او محافظت هم بکند یا علاوه بر همه اینها، موظف است که نیازهای اولیه زندگی او را هم فراهم نماید، محدوده حق حیات را روشن می‌نماید. به بیان دیگر، تفاوت در محدوده تکلیف، نشان‌دهنده تفاوت در محدوده حق است (Ibid: 16).

۷- از آنجا که به نظر هوفلد^{۴۱} حق ادعا یکی از انواع حق قانونی است، تنها در صورتی چنین حقی وجود خواهد داشت که قانون، قرارداد یا شبه قراردادی را که منجر به این نوع حق گردیده است، معتبر شمرده باشد؛ مثلاً اگر قانونی به اعتبار

قراردادی (همانند قرارداد کار که در آن بر حق کارگر بر کارفرما و بالعکس تصریح می‌شود) حکم نمود، آن گاه حق ادعای معتبری هم برای کارگر و هم برای کارفرما برقرار می‌گردد (Jones, 1994: 18).

۸- حق ادعا، متناظر با تکلیف^{۲۲} و متضاد با حق‌نداشتن^{۲۳} است.

به‌طور خلاصه، دربارهٔ حق ادعا می‌توان چنین گفت: اینکه می‌گوییم «الف» دارای حق ادعا نسبت به «ب» است، بدین معناست که «الف» این قدرت را دارد که یک ادعای قانونی علیه «ب» نسبت به یک عمل معین ارائه نماید که بعد از اقامهٔ این ادعا «الف» سود خواهد برد و «ب» موظف به انجام یک تکلیف می‌گردد.

ب- حق آزادی^{۲۵}

هوفلد از این نوع حق به «امتیاز»^{۲۶} تعبیر کرده است، ولی فلاسفه بعد از وی آن را «آزادی محض»^{۲۷} و یا «حق آزادی» نامیده‌اند و امروزه نیز به همین نام معروف شده است (Campbell, 2006: 31).

«حق آزادی» را در ضمن مثالی می‌توان توضیح داد؛ فردی، مالک یک خانه است و مالکیت وی بر آن خانه از نظر قانونی معتبر می‌باشد. چنین کسی این قدرت را دارد که هرگاه اراده کرد، وارد منزل خویش شود و کسی نمی‌تواند (با فرض عدم ایجاد محدودیتی از سوی قانون) او را موظف به ترک و یا عدم ورود به منزل خویش کند. بنابراین، مالک یک ملک، دارای یک امتیاز قانونی در برابر همسایهٔ خویش است که هرگاه اراده نماید می‌تواند وارد خانهٔ خودش بشود. اصرار همسایهٔ وی بر خودداری از انجام این کار، هیچ وظیفه‌ای برای وی ایجاد نخواهد کرد؛ چرا که مالک مزبور دارای هیچ‌گونه تکلیف قانونی در مقابل همسایهٔ خود نیست تا از خواستهٔ او در این زمینه پیروی کند. از سوی دیگر همسایهٔ این شخص، تنها در صورتی حق قانونی ورود به منزل او را دارا می‌گردد که او اجازه و اختیار انجام چنین عملی را داده باشد (راسخ، ۱۳۸۱: ۲۰۳).

بنابراین، می‌توان گفت: آزادی قانونی یک شخص در انجام یک عمل، بدین معنا است که قانون، آن شخص را بر ترک یا انجام آن عمل ملزم نکرده و قانونگذار، عدم تکلیف آن شخص را نسبت به عمل، معتبر شمرده باشد (Hohfeld, 1919: 39-40).

برای حق آزادی ویژگی‌هایی را می‌توان ذکر کرد. این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱- متعلق حق آزادی همواره فعل یا ترک خود صاحب حق است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم که «الف» حق آزادی بیان دارد، متعلق چنین حقی، این نیست که شخص یا اشخاص دیگر، مکلف به فراهم آوردن چیزی برای او باشند؛ بلکه متعلق حق آزادی «الف» این است که «الف» می‌تواند (محق است) که محتوای ذهن خود را آشکار سازد و در برابر دیگران، تکلیفی نسبت به بیان نکردن محتوای ذهن خود (یا تکلیفی نسبت به بیان مطالبی خاص) ندارد (Ibid:73-78).

مثلاً وقتی می‌گوییم که من نسبت به کلاه بر سر گذاشتن آزادم، متعلق این حق آزادی، فعل خود من است؛ یعنی قانونگذار، من را مکلف نکرده است که کلاه بر سرم نگذارم و اگر خواستم کلاه بر سر داشته باشم، کسی حق ندارد مانع من شود. این یک امتیاز برای من به‌شمار می‌رود و جایی که چنین امتیازی هست، تکلیف وجود ندارد. به ادعای هوفلد، امتیاز موجود در حق آزادی با تکلیف خود صاحب حق، دو امر مانعة الجمع هستند.

بنابراین، متعلق حق در حق آزادی، مطالبه فعل یا ترک از دیگران نیست و شاید به همین جهت باشد که حق آزادی را «حق عمل»^{۴۸} در مقابل «حق دریافت»^{۴۹} و «حق فعلی»^{۵۰} در مقابل «حق انفعالی»^{۵۱} نیز نامیده‌اند.

۲- به نظر هوفلد، یکی از ویژگی‌های حق آزادی، این است که هیچ‌گاه ترک متعلق حق آزادی، متعلق تکلیف قرار نمی‌گیرد. وقتی کسی نسبت به انجام فعل یا ترک آن، حق آزادی دارد که آن فعل یا ترک، متعلق حق ادعای دیگری نباشد (Jones, 1994:17)؛ مثلاً وقتی می‌توان گفت که من نسبت به پارک کردن ماشین خود در فضای عمومی، حق آزادی دارم که پلیس، من را به پارک نکردن در آن، مکلف نکرده باشد (Ibid:17-18).

۳- از آنجا که متعلق حق آزادی، فعل یا ترک شخص صاحب حق است، نه مطالبه فعل یا ترک از دیگری، روشن می‌شود که حق آزادی فی‌نفسه موجب پدیدآمدن تکلیفی برای دیگران نیست؛ مثلاً اگر من حق آزادی نسبت به انجام کاری را دارم، این حق بدان معناست که من تکلیفی به ترک آن کار ندارم، نه اینکه دیگران مکلفند که مقدمات آن کار را برای من فراهم کنند یا مانع از انجام آن کار نشوند. به عنوان مثال، هر بازیکن در بازی فوتبال، حق آزادی دارد که به تیم رقیب خود گل بزند. این حق، مستلزم آن نیست که رقیب او مکلف باشد که مانع از گل زدن او

نشود و یا هر شخص - بر اساس قوانین انگلستان - این حق آزادی را دارد که به آن سوی حصار خانه و باغ خویش نگاه کند؛ ولی داشتن این حق آزادی، هیچ تکلیفی را برای دیگران ایجاد نمی‌کند؛ مثلاً همسایه او، مکلف نیست که خود را در معرض نگاه شخص صاحب حق قرار دهد و نتواند با ساختن حصار بلند مانع از نگاه شخص صاحب حق شود (Hohfeld, 1919: 18-19; Jones, 1994:39).

۴- به نظر هوفلد، هرگاه کسی از حق آزادی برخوردار باشد، دیگران نسبت به چنین کسی هیچ حقی نخواهند داشت. به همین جهت، می‌توان گفت که حق آزادی، متناظر با عدم حق^{۵۲} است و هرگاه کسی از حق آزادی برخوردار باشد، تکلیفی نخواهد داشت. به همین جهت، می‌توان گفت که حق آزادی، متضاد با تکلیف^{۵۳} است.^{۵۴}

۵- یکی از ویژگی‌هایی که برای حق آزادی مورد نظر هوفلد ذکر کرده‌اند، این است که صرف فقدان کلی محدودیت نسبت به رفتار یک شخص را نمی‌توان حق آزادی دانست؛ بلکه حق آزادی، عبارت است از اینکه شخص صاحب حق، تکلیف خاصی نسبت به فرد دیگر نداشته باشد (Lyons, 1994:11).

با توجه به این ویژگی حق آزادی می‌توان نتیجه گرفت که برای اثبات حق آزادی، لازم نیست که در قانون به صورت جزئی بدان تصریح گردد؛ بلکه وجود همین بیان کلی «انجام هر عملی که قانون به ممنوعیت آن تصریح نکرده باشد، آزاد است»، غرض قانونگذار را تحصیل کرده است. از این رو، ذکر مصادیق آزادی، بدون فایده خواهد بود؛ مگر اینکه در موردی، خصوصیتی وجود داشته باشد که قانونگذار برای تأکید یا رفع توهم خلاف و یا ... آن مصداق را ذکر نماید؛ مثلاً بگوید: افراد برای دفاع معقول از خودشان در برابر به‌کارگیری خشونت، آزادند یا من می‌توانم به شما اجازه دهم که بدون اجازه گرفتن از من وارد زمین من شوید (Jones, 1994:78).

با توجه به ویژگی‌های فوق، می‌توان تفاوت بین دو قسم مذکور از حق (حق ادعا و حق آزادی) را به شرح ذیل بیان کرد:

۱- در حق ادعا، حق، همواره در برابر تکلیف قرار دارد؛ بر خلاف حق آزادی؛ به‌عنوان مثال، مالک یک باغ، حق دارد زیر سایه درختان باغ خویش راه برود و گردش کند؛ چرا که قانون، وی را از این کار نهی نکرده است. حق داشتن مالک باغ در برابر الزام و تکلیف به دیگران نیست؛ بلکه در برابر حق نداشتن دیگران بعد از منع مالک باغ است.

حق‌هایی مانند حق افراد در انتخاب وکیل نیز از مصادیق حق آزادی محسوب می‌گردند؛ زیرا وقتی که ما از حق افراد در انتخاب وکیل در دادگاه‌ها یا از حق انتخاب شغل یا حق شرکت در اجتماعات سخن می‌گوییم، در واقع نظر به آزادی مردم در این‌گونه امور داریم.

حق‌هایی مانند حق آزادی بیان نیز از نوع حق آزادی یا امتیاز^{۵۵} هستند. در اینجا نمی‌توان همانند نوع پیشین، ادعا و تکلیف متلازم را برای دو طرف متفاوت تعیین کرد؛ بلکه اگر «الف» - برای نمونه - حق آزادی بیان دارد، به معنای این نیست که «الف» می‌تواند (محق است) چیزی را از «ب» بخواهد و «ب» مکلف باشد که همان چیز را برای «الف» فراهم کند.

۲- برای دارا شدن حق آزادی، نیازی به وجود فرد، افراد، گروه‌ها و یا جوامع مختلف در برابر صاحب حق نیست؛ بلکه صرف وجود صاحب حق، کافی است؛ ولی در حق ادعا دست کم باید یک نفر در برابر صاحب حق وجود داشته باشد تا صاحب حق بتواند با ادعای خویش، فرد مزبور را به کاری مکلف نماید (Hohfeld, 1919: 36).

۳- سلب تکلیف مطرح در حق آزادی، متوجه صاحب حق است، ولی اثبات تکلیف مطرح در حق ادعا، متوجه صاحب حق نیست.

۴- اعمال حق آزادی با مفهوم طلب از غیر، آغاز نمی‌شود؛ ولی اعمال حق ادعا با طلب از غیر، آغاز می‌گردد؛ به عنوان نمونه در انگلستان کسی که بچه دارد تا زمانی که مطالبه نکند، نخواهد توانست حق ادعا برای طلب حقوق یک شهروند انگلیسی را استیفا کند. پس استیفای حق ادعا، متوقف بر ادعاست؛ بر خلاف حق آزادی.

رابطه حق آزادی با حق قانونی

بر اساس ظاهر تقسیم هوفلد که در آن، حق آزادی به‌عنوان قسمی از حق قانونی مطرح شده است، به نظر می‌رسد که از دیدگاه وی، رابطه بین این دو مفهوم، عموم و خصوص مطلق است و مفهوم حق قانونی، اعم مطلق از حق آزادی است؛ چرا که او حق آزادی را به‌عنوان قسمی از مقسم حق قانونی مطرح می‌نماید و همواره رابطه بین قسم و مقسم، عموم و خصوص مطلق می‌باشد.^{۵۶}

ج- حق قدرت^{۵۷}

نوع سوم حق، «حق قدرت» است. حق قدرت، توانایی‌ای است که قانون به فرد، گروه، سازمان یا دولت می‌دهد تا رابطه‌ای قانونی یا وضعیتی قانونی را ایجاد کند یا تغییر دهد و یا از بین ببرد؛ مانند حق انعقاد قرارداد، حق خرید و فروش، حق ازدواج و طلاق، حق رأی‌دادن، حق اقامه دعوی و حق به‌ارث‌گذاشتن اموال (Ibid: 50; Jones, 1994: 22-23). به همین جهت است که خود هوفلد تصریح می‌کند که افراد محجور چنین حقی را ندارند (Hohfeld, 1919: 57).

مراد از قدرت، در حق قدرت، صرفاً توانایی قانونی است؛ نه توانایی بدنی یا ذهنی یا هر توانایی دیگر.

بنابراین، حق قدرت به‌معنای داشتن توانایی قانونی برای انجام امری است؛ مانند حق انسان برای وصیت‌کردن یا حق مالک، نسبت به اخراج ملک از تحت مالکیت خویش و یا حق صاحب دعوی نسبت به اقامه دعوی و پی‌گیری آن. حق رأی‌دادن، نمونه دیگری از حق قدرت است؛ چرا که قانون، این قدرت و توانایی را به شخص داده است که رأی بدهد.

هوفلد می‌نویسد: اگر «الف» مالک شیء «ج» باشد، می‌تواند (حق دارد) آن را به «ب» هبه غیر معوضه بنماید و نسبت «ب» با آن شیء را دگرگون سازد؛ یعنی پس از اعمال قدرت، «ب» را مالک «ج» سازد. در این صورت «ب» در معرض تغییر مذکور قرار داشته، به نسبتی جدید با شیء مزبور دست می‌یابد. «الف» قدرت داشته است تا عنوان مالکیت نسبت به شیء «ج» را از خود سلب کرده، به «ب» انتقال دهد. «ب» نیز که تا پیش از اعمال چنین قدرتی رابطه‌ای با «ج» نداشت، مالک جدید آن شیء می‌شود (Ibid:57-62).

از آنجا که دامنه حق قدرت، متفاوت است؛ به گونه‌ای که برخی از حقوق قدرت، دامنه عام‌تری دارند و برخی دامنه‌ای خاص‌تر، می‌توان مصادیق حق قدرت را به دو دسته تقسیم کرد:

۱- مصادیق عام حق قدرت

برخی از مصادیق حق قدرت، مانند حق اقامه دعوی و حق به‌ارث‌گذاشتن اموال، میان همه شهروندان مشترک هستند؛ مگر در افرادی همانند محجور.

۲- مصادیق خاص حق قدرت

برخی از مصادیق حق قدرت به عده خاصی از افراد اختصاص دارند؛ مانند: حق تجویز نسخه برای پزشک، حق ریاست دادگاه برای قاضی، حق رأی به لوایح پیشنهادی برای نماینده مجلس (Jones, 1994: 23).

تعیین اینکه یک مصداق حق قدرت، مصداق عام است یا مصداق خاص، بر عهده قانون است. به بیان دیگر، قدرت یا عمومی است یا خصوصی. قدرت عمومی در دست نمایندگان دولت است که به معنای عام کلمه، شامل مقامات اجرایی، قانونگذاری و قضایی می‌شود. قدرت خصوصی در دست افراد است که در قلمرو منافع خصوصی به کار می‌رود. هوفلد از قدرت عمومی با کلمه «اقتدار»^{۵۸} و از قدرت خصوصی با کلمه «صلاحیت»^{۵۹} یاد می‌کند. بر این اساس، می‌توان قسم سوم از حق - یعنی حق قدرت - را به دو قسم «اقتدار» و «صلاحیت» تقسیم نمود.^{۶۰}

اگر بخواهیم حق قانونی را در یک قالب کلی توضیح دهیم، می‌توانیم بگوییم: نسبت به یک رابطه قانونی معین، «الف» دارای یک قدرت قانونی علیه «ب» است، اگر و تنها اگر «الف» قادر باشد عملی را انجام دهد که نسبت «ب» با آن رابطه قانونی را به گونه‌ای تغییر دهد؛ برای نمونه، مالک یک کتاب، دارای این قدرت قانونی است که آن را به یک دوست بدهد و بدین وسیله، رابطه قانونی آن دوست را از عدم مالکیت به مالکیت تغییر دهد.

ویژگی‌های حق قدرت

۱- متعلق حق قدرت - همانند حق آزادی - فعل صاحب حق است؛ نه مطالبه فعل یا ترک از دیگری. به همین جهت، حق قدرت، مستلزم^{۶۱} تکلیف نیست؛ بلکه مستلزم «در معرض قرار گرفتن»^{۶۲} است. اگر من قدرت قانونی دارم، شخص دیگر در معرض این امر قرار می‌گیرد که موقعیت قانونی خودش را با اعمال اختیار از سوی من تغییر دهد (See: Jones, 1994:24-25). به همین جهت، در این گونه حقوق از ادعا و تکلیف سخن به میان نمی‌آید.

به نظر هوفلد، اعمال قدرت از سوی صاحب حق، هیچ ملازمه‌ای با تکلیف در برابر آن ندارد؛ ولی طرف دیگر را در معرض تغییر وضعیت قانونی قرار می‌دهد. از این رو، می‌توان گفت که مفاهیم اصلی در این نوع از حق، «قدرت داشتن» و «دیگری

را در معرض امری قراردادادن است؛ نه «ادعاکردن» و «مکلف کردن» و نه «آزادبودن و دارای امتیازبودن» (Ibid). به عنوان مثال، وقتی گفته می‌شود که قاضی حق دارد حکم بدهد، در واقع حق حکم کردن برای قاضی، اعمال قدرتی است که در اختیار قاضی قرار داده شده است و دیگری نسبت به این اعمال قدرت، در معرض آن خواهد بود.

۲- دارای حق قدرت بودن، وابسته به قانون است. این قانون است که تعیین می‌کند چه مصادیقی برای حق قدرت، وجود دارد و چه کسی یا کسانی دارای آنها هستند.

بنابراین، حق قدرت، پس از وضع قانون ایجاد می‌شود. این ویژگی، موجب می‌شود که شخص صاحب حق بتواند نسبتی قانونی را ایجاد کند یا تغییر بدهد و یا از بین ببرد. به عنوان مثال، کتابی را فرض کنید که قبلاً هیچ ارتباطی با آن نداشته‌اید، ولی قانون به شما این اجازه را داده است که آن کتاب را بخرید. بدین ترتیب، این حق قدرت را دارید که با خریدن آن کتاب، نسبتی با آن کتاب برای خود ایجاد کنید؛ همان طور که صاحب کتاب این حق قدرت را دارد که آن نسبتی را که با کتاب دارد از بین ببرد. در یک معامله کتاب، فروشنده با فروش کتاب، نسبت خویش را با کتاب از بین می‌برد و خریدار با عمل خریدن، نسبتی با کتاب برای خود ایجاد می‌کند. ولی کسانی که محجور هستند - مثل دیوانگان و سفیهان - این حق قدرت را ندارند و به همین جهت، نمی‌توانند نسبتی بین خویش و این کتاب برقرار کنند و یا نسبتی را از بین ببرند.

از این ویژگی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در جامعه‌ای که تدبیر قانونی برای طلاق وجود ندارد، افراد آن جامعه، قدرت قانونی بر طلاق دادن ندارند؛ چرا که قانون، چنین حقی را به شهروندان اعطا نکرده است. همچنین تا زمانی که حق تجویز نسخه از سوی قانون به یک شهروند معمولی اعطا نشود، شهروند مورد نظر، چنین حقی نخواهد داشت (Ibid:23).

۳- در برخی از مصادیق حق ادعا و حق آزادی، حق قدرت به صورت پیش فرض وجود دارد؛ به عنوان مثال، در حق طلاق و حق رأی دادن، قدرت، پیش فرض حق ادعا و حق آزادی است؛ یعنی اگر در موردی، حق قدرت - یا توانایی قانونی - وجود نداشته باشد، نمی‌توان دو حق یاد شده را فرض کرد؛ به عنوان نمونه، اگر حق قدرت - یعنی توانایی قانونی - وجود نداشته باشد، نمی‌توان تصویر درستی از آن دو حق داشت؛ مثلاً اگر در جامعه‌ای یک فرد، توانایی قانونی برای رأی دادن نداشته

باشد، نمی‌توان پرسید که آیا او حق آزادی برای رأی‌دادن دارد یا نه؟ آیا دیگران مکلفند که مانع از رأی‌دادن او شوند یا نه؟ (Ibid:23-24).

د- حق مصونیت^{۶۳}

نوع چهارم از حقوق قانونی، «حق مصونیت» می‌باشد. حق مصونیت عبارت است از مصونیت‌داشتن در برابر قدرت قانونی دیگران (Hohfeld, 1919: 57)؛ یعنی صاحب حق، تحت تأثیر اعمال غیر قانونی دیگران قرار نمی‌گیرد و دیگران نمی‌توانند روابط قانونی‌اش را تغییر دهند. به عبارت دیگر، مصونیت بدین معناست که صاحب حق در معرض قدرت دیگری نیست. از این رو، مصونیت در مقابل قدرت (یعنی متلازم با قدرت‌نداشتن) و متضاد با در معرض تغییر بودن است (Ibid: 60). اگر قانونگذار برای «الف» نسبت به «د» حق مصونیت قرار دهد، «ب» (یا هر شخص دیگری) این قدرت را ندارد که رابطه و موقعیت «الف» نسبت به «د» را تغییر دهد؛ به عنوان مثال، وقتی قانونگذار به شما قدرت قانونی نسبت به فروش اموال من را نداده باشد، در این حالت، من نسبت به شما حق مصونیت دارم؛ یعنی اگر شما اموال من را بفروشید، این معامله بدون کسب رضایت من، تأثیر قانونی نخواهد داشت و نافذ نخواهد بود.

به بیان دیگر، به عقیده هوفلد، حق مصونیت آن است که شخص به لحاظ قانونی در معرض کاری نیست و در نتیجه، دیگران حق بازخواست وی را ندارند و روابط قانونی وی با خواست دیگران و بدون رضایت خود وی تغییر نخواهد کرد. بنابراین، اگر در جایی قانون، شخص را مسئول کاری ننماید، امر و نهی دیگران تأثیری در روابط قانونی آن شخص ندارد. در این گونه موارد، گفته می‌شود که قانون، شخص مزبور را مصون کرده است.

اگر بخواهیم حق قانونی مصونیت را در یک قالب کلی توضیح دهیم، می‌توانیم این گونه بگوییم: نسبت به رابطه «ج»، «الف» در برابر «ب» از مصونیت قانونی برخوردار است، اگر و تنها اگر «ب» ناتوان از انجام هرگونه عملی باشد که نسبت «الف» را بر هم می‌زند. بنابراین، اگر گفته شود که «الف» نسبت به چیزی از مصونیت برخوردار است، بدین معناست که طرفهای مقابل، مانند «ب»، ناتوان از این هستند (قدرت و صلاحیت ندارند) که رابطه «الف» با آن چیز را دگرگون سازند و نسبت به وی اعمال قدرت کنند. برای نمونه، در برخی از قوانین اساسی، قانونگذار عادی از محروم‌ساختن شهروندان از

پاره‌ای حقوق بنیادین، همانند حق آزادی بیان، آزادی دین و آزادی تشکیل اجتماعات آرام منع شده است. از این رو، اگر مجلس بخواهد با تصویب قانونی، متعرض چنین حقوق بنیادینی گردد، عمل مجلس معتبر نخواهد بود (Jones, 1994:24).

بنابراین، «الف» نسبت به سلب حق‌های اولیه‌اش و در مقابل تمامی مقامات (حتی مقام قانونگذار) دارای مصونیت است و قوه یا مرجع مربوطه در انجام چنین کاری از قدرت برخوردار نیست (صلاحیت چنین کاری را ندارد) و یا اگر گفته می‌شود که مالک، نسبت به مال خود مصونیت دارد، بدین معناست که کسی نمی‌تواند (صلاحیت ندارد) که رابطه مزبور را بر هم زند و اقدام به فروش آن مال کند. لازم و ملزوم در اینجا عبارتند از: مصونیت و عدم صلاحیت.

ویژگی‌های حق مصونیت

۱- به نظر هوفلد، نسبت مصونیت به قدرت، مانند نسبت حق آزادی به حق ادعا است؛ یعنی همچنان که با وجود حق ادعا نسبت به یک فعل، حق آزادی نسبت به آن، قابل تصور نیست و با عدم آن است که حق آزادی موجود می‌شود، اجتماع قدرت و مصونیت نیز ممکن نیست. بدین جهت، وقتی که نسبت به یک موضوع، حق قدرت ثابت باشد، مصونیت نسبت به آن موضوع وجود ندارد و با عدم حق قانونی قدرت است که حق مصونیت، معنا پیدا می‌کند (Hohfeld, 1919: 60; Jones, 1994: 24).

۲- مصادیق مهم حق مصونیت، وقتی به ذهن می‌آیند و مطرح می‌شوند که حق مصونیت شخص، مورد چالش قرار گیرد؛ مثلاً اگر کسی بخواهد صاحب حق مصونیت را وادار به کاری کند که قانوناً حق این وادار کردن را ندارد، صاحب حق مزبور در صدد دفاع بر می‌آید و حق مصونیت خود را مطرح می‌کند (Jones, 1994: 25).

اگر بخواهیم برای حق مصونیت، نمونه‌ای از قوانین ایران ذکر کنیم، می‌توانیم به قانون مدنی اشاره کنیم. براساس ماده (۱۱۶۸) قانون مدنی، هیچ کس نمی‌تواند طفل را از ابوی یا از پدر یا مادری که حضانت طفل با اوست، بگیرد؛ مگر در صورت وجود علت قانونی (ماده (۱۱۷۵) قانون مدنی). این ماده از قانون مدنی را می‌توان به‌عنوان نمونه‌ای برای حق مصونیت از قوانین مدونه ایران ذکر کرد؛ چرا که این حق پدر و مادر، در واقع مصونیتی است که برای آنها در مقابل اعمال قدرت دیگران مقرر گشته است. حقوق مربوط به حفظ حیثیت و حرمت شخص، ممنوعیت انفصال قاضی

و ممنوعیت شکنجه، تبعید و بازداشت که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران ذکر شده‌اند (قانون اساسی، اصول ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹ و ۱۶۴)، نمونه‌های دیگری از حق مصونیت در قوانین ایران می‌باشند (موحد، ۱۳۸۱: ۵۶).

بررسی جدول روابط حق‌ها در نظریه هوفلد

هوفلد با دستیابی به چهار مفهوم درباره حق قانونی^{۶۴} تلاش کرد که روابط بین آنها را - چه از نظر تلازم و چه از نظر تقابل - بازشناسی کند. بررسی کلی روابط این حقوق چهارگانه با یکدیگر، هوفلد را به ابعاد جدید و مهمی از روابط رساند. وی این روابط مهم را با استفاده از استنتاجهای منطقی و بحث‌های تحلیلی به دست آورد که در قالب جدولی آنها را ارائه نمود (Hohfeld, 1919:71).

پیش از ارائه جدول هوفلد، تحلیل‌های ممکن در روابط میان این مفاهیم چهارگانه را مرور می‌کنیم:

استنتاجها و بحث‌های تحلیلی‌ای که منجر به طرح جدول مورد بحث گردید، بدین جهت بود که در میان حقوق چهارگانه مذکور، دو نوع از آنها در یک رابطه خاص و دو نوع دیگر در رابطه دیگری با هم قرار دارند. آن دو جفت عبارتند از:

الف- حق ادعا و حق آزادی؛

ب- حق قدرت و حق مصونیت.

هوفلد تنها حق ادعا را ملازم با تکلیف دانست؛ چرا که تنها حق ادعا، ناظر به رفتار دیگری است و بدین جهت، مستلزم تکلیف می‌باشد. اما سه حق دیگر که ناظر به رفتار خود شخص است، مستلزم تکلیف نیستند (Almond, 1993: 262-263).

بدین ترتیب، وی ادعا کرد که از این مفاهیم، چهار رابطه تلازم و چهار رابطه تقابل، قابل استخراج است. مدعای وی را می‌توان به صورت ذیل خلاصه کرد:

نام حق	مفهوم متلازم با آن	مفهوم متقابل با آن
۱ ادعا ^{۶۵}	تکلیف ^{۶۶}	عدم حق ^{۶۷}
۲ آزادی ^{۶۸}	عدم حق	تکلیف
۳ قدرت ^{۶۹}	در معرض بودن ^{۷۰}	عدم صلاحیت ^{۷۱}
۴ مصونیت ^{۷۲}	عدم صلاحیت	در معرض بودن

هوفلد می‌نویسد: اگر «الف» می‌تواند (محق است) طلب خود را از «ب» ادعا کند، در مقابل، «ب» مکلف است که دین خود (همان طلب «الف») را بپردازد. بنابراین، ادعای طلب و تکلیف پرداخت دین، لازم و ملزوم یکدیگرند (Hofeld, 1919: 73).

به‌عنوان مثال، یک طلبکار دارای یک ادعای قانونی بازپرداخت بدهی علیه بدهکار خویش است، اگر و تنها اگر شخص بدهکار دارای یک تکلیف قانونی بازپرداخت بدهی در مقابل طلبکار باشد. اگر بگوییم که مالک یک ملک، دارای یک حق قانونی علیه همسایه است که همسایه وارد زمین او نشود؛ بدین معناست که همسایه مزبور دارای یک تکلیف قانونی در مقابل مالک است و آن تکلیف این است که متعرض ملک شخصی او نشود (Ibid: 72).

این‌گونه استنتاجها - که در جدول هم به آنها اشاره شد - به‌دلیل وجود ویژگی‌های منطقی این مفاهیم بنیادین، ممکن گشته‌اند. هر یک از چهار مزیت قانونی که هوفلد تشخیص داد، بر یک رابطه حقوقی دلالت دارند؛ رابطه‌ای میان دو طرف و بر اساس قانون. از آنجا که هر رابطه حقوقی دارای دو طرف است، می‌توان از منظر هر یک از طرفین به آن رابطه نگاه کرد یا درباره آن سخن گفت. از این‌رو، برای هر یک از مزیت‌های قانونی یاد شده، منطقی‌اً باید یک مسؤلیت یا عدم مزیت متلازم با آن وجود داشته باشد؛ بدین‌سان که:

«الف» در برابر «ب» دارای یک ادعای قانونی است، اگر و تنها اگر «ب» در برابر «الف» دارای یک تکلیف قانونی نسبت به انجام آن عمل باشد.

«الف» در برابر «ب» دارای یک امتیاز قانونی است که عملی را انجام دهد، اگر و تنها اگر «ب» هیچ ادعای قانونی علیه «الف» نداشته باشد که «الف» آن عمل را انجام ندهد.

«الف» نسبت به «ب» دارای یک قدرت قانونی بر تغییر رابطه‌ای از روابط «ب» است، اگر و تنها اگر «ب» طبق قانون در معرض چنین تغییری توسط عمل ارادی «الف» باشد.

«الف» نسبت به یک رابطه قانونی خود، دارای مصونیت قانونی در برابر «ب» می‌باشد، اگر و تنها اگر «ب» صلاحیت قانونی برای اقدام جهت تغییر رابطه قانونی «الف» را نداشته باشد.

هوفلد تلازمهای منطقی یاد شده را در ستون لازم و ملزومهای قانونی به شکل زیر خلاصه می‌کند:

مفهوم متلازم با آن	نام حق	
تکلیف	ادعا	۱
عدم ادعا	آزادی	۲
در معرض بودن	قدرت	۳
عدم صلاحیت (Ibid: 36,65)	مصونیت	۴

تعمق در معنایی که هوفلد برای اصطلاحات خود در نظر می‌گیرد، چهار جفت متضاد منطقی را نیز نشان می‌دهد؛ در حالی که وجود یک متلازم قانونی، به لحاظ منطقی، وجود موقعیت قانونی متلازمش را نشان می‌دهد؛ وجود یک متضاد قانونی، منطقیاً عدم وجود موقعیت قانونی متضادش را می‌رساند. باید توجه داشت در صورتی لازم و ملزومهای قانونی، دلالت بر موقعیت‌های قانونی دوتایی دارند که به دو طرف یک رابطه قانونی تعلق گرفته باشند، متضادهای قانونی، موقعیت‌های منطقی‌ای هستند که طرف یک رابطه قانونی، ممکن است هر کدام از این دو موقعیت را دارا باشد. متضادهای قانونی دوتایی «هوفلد» به شرح ذیل می‌باشند:

مفهوم متضاد با آن	نام حق	
عدم ادعا	ادعا	۱
تکلیف	آزادی	۲
عدم صلاحیت	قدرت	۳
در معرض تغییر قرار داشتن (Ibid: 36)	مصونیت	۴

موقعیت‌های قانونی دوتایی بالا، بدین گونه‌اند که هر شخص موضوع نظام حقوقی، به طور منطقی باید یکی از دو شق - و نه هر دو - را دارا باشد. برای نمونه به ضرورت منطقی، خواننده یک کتاب، این حق آزادی را دارد که نسخه متعلق به خود را در برابر نویسنده آن کتاب آتش بزند یا اینکه خواننده مزبور دارای این تکلیف قانونی نسبت به نویسنده است که کتاب را آتش نزند. اما منطقیاً غیر ممکن است که آن خواننده، همزمان حق آزادی و تکلیف مزبور را دارا باشد (Wellman, 1985: 14).

تا اینجا نظریه هوفلد - با تکیه بر سخنان وی - تبیین گردید. در شماره بعد - ان شاء الله - به نقد و بررسی آن خواهیم پرداخت.

منابع و مأخذ

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، تهران، کتابخانه گنج دانش، ۱۳۷۸.
۲. حبیبی مجنده، محمد، «مبانی فلسفی حقوق بشر»، نامه مفید، ش ۲۲، ۱۳۷۹.
۳. راسخ، محمد، حق و مصلحت، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.
۴. طالبی، محمدحسین، «منشأ و خاستگاه حق بشر»، معرفت فلسفی، ش ۱۶، ۱۳۸۶.
۵. طباطبایی، سیدمحمدحسین، اصول فلسفه و روش رئالیسم، با مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری، قم، دارالعلم، ۱۳۵۰، ج ۲.
۶.، المیزان فی تفسیرالقرآن، المجلد الثاني، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ق.
۷. فلسفی، هدایت‌الله، «تدوین و اعتلای حقوق بشر در جامعه بین‌المللی»، مجله تحقیقات حقوقی، ش ۱۷ - ۱۶، ۱۳۷۵.
۸. کاتوزیان، ناصر، مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، شرکت انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۴.
۹. گلدینگ، مارتین. پی، «مفهوم حق؛ درآمدی تاریخی»، حق و مصلحت؛ فلسفه حق و فلسفه ارزش، ترجمه محمد راسخ، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱.
۱۰. مصباح یزدی، تقی، آموزش فلسفه، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.
۱۱.، حقوق و سیاست در قرآن، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۷.
۱۲. مظفر، محمدرضا، المنطق، لبنان، بیروت، دارالتعارف، ۱۹۶۸ م.
۱۳. نبویان، سیدمحمود، ماهیت حق، «پایان نامه دکترا در رشته فلسفه»، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۶.

منابع انگلیسی

14. Almond, Brenda, "Rights", A Companion to Ethics, New York, Garland 1993. Publishing.
15. Axford, Barrie, People and Politics, Politics :An Introduction, London, Routledge, 1997.
16. Campbell, Tom, Rights :A Critical Introduction, London, Routledge, 2006.

17. Hart, H.L.A., "Are There Any Natural Rights", *Philosophical Review*, 1955.
18. Hohfeld, Wesley, *Fundamental Legal Conceptions as Applied in Judicial Reasoning*, New Haven, Yale University Press, 1919.
19. Jones, Peter, *Rights*, New York, Palgrave, 1994.
20. Knowles, Dudley, *Political Philosophy*, London, Routledge, 2001.
21. Lyons, David, *Rights, Welfare and Mill's Moral Theory*, New York, Oxford University Press, 1994.
22. Pojman, Louis, *Global Political Philosophy*, New York, Oxford University Press, 1984.
23. Wellman, Carl, *A Theory of Rights*, New Jersey, Rowman & Allanheld Publishers, 1985.

یادداشت‌ها

1. Wesley Hohfeld.

۲. برای نمونه می‌توان به سخنان دکتر محمد راسخ در کتاب «حق و مصلحت» و دکتر موحد در کتاب «در هوای حق و عدالت» اشاره نمود.

3. The fundamental legal conception of right.

۴. به عبارت ذیل توجه کنید:

The term "right" will be used solely in that very limited sense according to which it is the correlative of duty (Hohfeld, 1919: 72).

5. Generic sense.

6. Narrow sense.

۷. برخی افراد همانند پوجمن معتقدند که آنچه در خصوص مفاهیم حقوقی هوفلد صدق می‌کند، عیناً در خصوص مفهوم حق اخلاقی هم صادق است. (Pojman, 1984: 164).

۸. در این باره، بحثی در میان کسانی که درباره هوفلد قلم زده‌اند مطرح است. این بحث عبارت است از اینکه: آیا هوفلد، چهار معنا برای حق قائل است یا اینکه کاربردهای گوناگون برای معنای واحدی را بیان می‌کند. به این بحث در مقاله بعدی خواهیم پرداخت.

9. H.L.A. Hart.

10. Social Rights.

11. Moral Rights.

12. Human Rights.

13. Legal Rights.

۱۴. البته همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم، برخی افراد، همانند پوجمن معتقدند که آنچه که در خصوص مفاهیم حقوقی هوفلد صدق می‌کند؛ عیناً در خصوص مفهوم حق اخلاقی هم صادق است (Pojman, 1984: 164).

15. Claim right.

16. Liberty right.

17. Power right.

18. Immunity right.

19. Strong.

20. Walker.

21. Right.
22. Property.
23. Interest.

اگرچه معنای متداول کلمه «interest» تمایل و علاقه و یا نفع است، ولی به موجب فرهنگ‌های لغت در معنای ادعا نیز به کار رفته است. بر اساس عبارتهای بعدی به نظر می‌رسد که در این متن، مقصود از «interest» همان ادعا می‌باشد.

24. Power.
25. Prerogative.
26. Privilage
27. Contract.
28. Quasi-contract.
29. Claim.
30. Right of recipience.
31. Demand -right.
32. Passive right.

۳۳. در این بحث ما در مقام تعیین مبنای مشروعیت نظام سیاسی و بررسی درستی یا نادرستی نظریه قرارداد اجتماعی نیستیم؛ بلکه صرفاً می‌خواهیم بگوییم رابطه‌ای که بین مردم و حاکمان بر اساس نظریه قرارداد اجتماعی برقرار می‌گردد، مثال خوبی برای توضیح یکی از ویژگی‌های مورد نظر هوفلد نسبت به حق ادعا است.

۳۴. هر چند صاحب حق یک فرد بود که دارای منصب ریاست جمهور می‌باشد.

35. Special rights.
36. General rights.
37. Personal right.
38. Real right.
39. Relative right.
40. Absolute right.

۴۱. پیش‌تر در ابتدای همین فصل، اشاره کردیم که برخی از فلاسفه (همانند پوجمن) این تقسیم را به حقوق اخلاقی نیز تعمیم داده‌اند: (Pojman, 1984:164).

42. Duty.
43. No right.

۴۴. توضیح این ویژگی، در همین مقاله، در بخش بررسی جدول هوفلد خواهد آمد.

45. Liberty right.
46. Privilage.
47. Pure Liberty.
48. Right of Action.
49. Right of recipience.
50. Active Right.
51. Passive right.
52. No-right.
53. Duty.

۵۴. توضیح این ویژگی در انتهای همین مقاله خواهد آمد.

55. Privilage.

۵۶. هر چند بحث ما پیرامون هوفلد است، ولی «هارت» نیز در زمینه رابطه حق آزادی با حق قانونی، سخن قابل توجهی دارد. وی معتقد است برای اینکه حق آزادی، مؤثر و مفید باشد، باید با وضع تکالیفی از ناحیه قانون بر دیگران - که آن را «کمر بند حمایتی» (Protective Perimeter) می‌نامد - حمایت شود. به نظر وی، فرض حق آزادی به عنوان یک حق قانونی، بدون فرض آن تکالیف ممکن نیست. در واقع، آن تکالیف، حقوق ادعایی را برای صاحب حق، نسبت به متعلق حق اثبات می‌کنند. بر این اساس، نمی‌توان صرف عدم وجود تکلیف، نسبت به ترک متعلق حق را برای اثبات حق آزادی یک شخص کافی دانست (Almond, 1993: 261; Jones, 1994: 20). بر خلاف هارت که فرض حق آزادی را بدون همراهی حق ادعا، بی‌معنا می‌داند، برخی از فلاسفه معتقدند که فرض حق آزادی بدون همراهی حق ادعا معقول است. آنها مشهورترین مصداق آن را «وضعیت طبیعی» در نظریه «هابز» معرفی می‌کنند. در این وضعیت، انسانها تحت هیچ قدرت قانونی و اخلاقی نیستند. از این رو، هیچ الزام و تکلیفی نسبت به هم ندارند و در نتیجه، هیچ گونه حق ادعایی نیز نسبت به یکدیگر نخواهند داشت. انسانها در این وضعیت آزادند که هر کاری انجام دهند؛ بدون اینکه حق ادعا همراه با این حق آزادی وجود داشته باشد (Jones, 1994: 20).

ولی به نظر می‌رسد که حق با «هارت» باشد؛ چرا که در وضع طبیعی هابز، حق آزادی مورد بحث وجود ندارد؛ زیرا حق آزادی مورد بحث، قسمی از حق قانونی است و در حالتی که هیچ قانونی وجود ندارد، حق آزادی، دست کم به معنای مورد نظر هوفلد، نیز وجود ندارد.

57. Power right.

58. Authority.

59. Capacity.

۶۰. هر چند در زبان انگلیسی دو کلمه «authority» و «capacity» در دو معنای متفاوت با هم به کار می‌روند، ولی در زبان فارسی کلماتی که به طور دقیق معادل با آنها باشند، نیافتیم و حتی کلمات «اقتدار» و «صلاحیت» نیز در متون فارسی به جای یکدیگر به کار می‌روند.

61. Correlate.

62. Liability.

63. Immunity right.

۶۴. هر چند گروهی از فلاسفه همانند پوجمن این انواع چهارگانه را به حقوق اخلاقی نیز تعمیم داده‌اند، اما تأکید هوفلد نسبت به حقوق قانونی بوده است (Pojman, 1984: 164).

65. Claim.

66. Duty.

67. No-right.

68. Liberty.

69. Power.

70. Liability.

71. Disability.

72. Immunity.